



Application of Deleuze's Rhizomatic Approach in Hana
Novel Mina's
Althalj o-Yati Men Al-Nafezeh

Shamsi Vaghefzadeh ^{*1} , Maryam Ghorbanali ²

Abstract:

Deleuze's rhizomatic theory disrupts the finite order of the structure of thought, presenting the literary work as a collection that pays attention to its functions and connections. The rhizome territorializes the currents by becoming. "Becoming" plays a central role in Deleuze's view. He uses the rhizome to explain his philosophy of "becoming." The rhizome is a non-hierarchical space in which all junctions are intertwined without any of those points benefiting from the central or main position. Deleuze's rhizomatic model is flexible and fluid, and avoids purposeful, focused, planned and structural controls. In this article, after introducing Deleuze's rhizomatic theory, and suggesting the application of this approach on the novel *Althalj, o-Yati Men Al-Nafezeh*, each of the principles of rhizomatic approach in the novel is examined and the author's storytelling ability is investigated according to these principles. It is assumed that the rhizomatic approach can be considered as an opportunity to analyze postmodernist novels and that Deleuze's reading has a significant impact on the reader's

Received: 04/01/2020

Accepted: 15/06/2020

* Corresponding Author's E-mail:
shvaghefzadeh@yahoo.com

1. Assistant Professor Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Varamin-Pishva Branch, Tehran, Iran (Corresponding author).

<https://orcid.org/0000-0003-4208-1358>

2. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Varamin-Pishva Branch, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/0000-0003-4823-1249>



مركز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی



Journal Of Narrativestudies

E-ISSN : 2588-6231

Vol. 6, No. 11

spring & summer 2022

Research Article



understanding of the novel. This study considers the novel under study as a rhizome that does not follow a hierarchical structure and has some aspects of the postmodern novel, which are instability within the story, uncertainty, complex and chaotic structure, mixing mental and objective worlds, fusion of story and history, lack of coherence, contradiction, and abnormality. Hana Mina introduces the first character of her novel (Fayyaz) as a nomad who is permanently "going" and avoids settling in one place. This novel does not seek to make sense and dictate the point to the reader, but gives the reader rhizomatic experiences, and creates a new emotional and cognitive situation for him.

Keywords: Rhizomatic; Deleuze; turning; Hana Mina; *Althalj oYati Men Al-Nafezeh*.

1.Introduction

Deleuze believes that thinking in the past was arboreal and vertical, and that what was thought was replaced by thought. But thinking in the contemporary world is rhizomatic and horizontal. The two philosophical terms tree and rhizomatic are also present in the story and it can be used to explain the characters and characterization in different types of stories. The thinking behind the novel *The Snow comes through the Window* is rhizomatic and creative and tends to be dynamic. The events and relationships that exist in this novel, like all elements of the story, can be connected to another point. This novel is a rhizomatic work with different inputs that are interconnected. It can be entered from any point that is not distinct from each other and only its inputs are different.

2.Research Questions

1- Is the thinking that dominates this novel an arboreal thinking or rhizomatic thinking?



2. What is the effect of rhizomatic reading on introducing the characters of this novel and their mood and the reader's understanding?

3- To what extent is it possible to use the most important feature of rhizomatic thinking, ie becoming, in the novel in question?

3.Literature Review

Deleuze introduces concepts such as connection, map, multiplicity, becoming, departure, and migrant thought, instead of the arboreal model of thought, which includes concepts such as totality, rejection, order, unity, and being. He considers book as a kind of rhizome (Deleuze & Guattari, 1987: 11), which does not seek to make sense and dictate it to the reader. In the process of reading the text, reading should focus on the effects it creates on the person and his life (Deleuze, 1392 SH: 135). They select several related or consecutive characters or mindsets or dialogues as a rhizomatous movement, and then combine them to form a tangled combination of strangely different parts of speech. (Lodge et al., 1394 SH: 176). Deleuze rhizomatic approach is based on four principles:

- 1.principles of connection and heterogeneity.
- 2.principle of multiplicity.
- 3.principle of a signifying rupture.
- 4.principle of cartography and decalcomania.

4.Methodology

In this article, in a descriptive-analytical method, in addition to examining Deleuze's approach as one of the main theories of postmodernism and proving its application, on the analysis of the novel *The Snow comes through the Window*, each of the rhizomatic principles in the novel is examined and the author's storytelling ability is measured by these principles.



انجمن نقد ادبی ایران



Journal Of Narrativestudies

E-ISSN : 2588-6231

Vol. 6, No. 11

spring & summer 2022

Research Article



5.Results

In the novel *Snow Comes Through the Window*, instead of an arboreal system of character processing in realist stories and focusing on the character subconscious in the modern story, the author creates a kind of character in the postmodern story that has the characteristics of each of the classic and modern characters. It goes beyond both of them and, by merging them together, creates a disproportionate plurality of its components; a horizontal, flat and rhizomatic plurality that is a postmodern image of a character. This novel is a kind of rhizome and has some aspects of postmodern novels such as: Internal instability of the story, complex and chaotic structure, uncertainty, mixing of mental and objective worlds, lack of coherence and irregularity. In this novel, the author does not follow a hierarchical structure and does not seek to make sense and dictate it to the reader, but rhizomatically provides new experiences to the reader.

دوفصلنامه روایت‌شناسی

سال ۶، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۴۶۳-۴۸۹

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001.1.25886495.1401.6.11.14.6

کاربست رویکرد ریزوماتیک دلوز در رمان *التلج یأتی*

من النافذة از حنا مینه

شمسی واقف‌زاده*^۱، مریم قربانعلی^۲

(دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۶)

چکیده

رویکرد ریزوماتیک دلوز برهم‌زننده نظم پایگانی ساختار اندیشه‌ورزی است و بر چهار اصل اتصال، بس‌گانگی، گسیختگی و نقشه‌نگاری استوار است. «شدن» در دیدگاه دلوز نقش محوری دارد و برای تبیین آن، از ریزوم کمک می‌گیرد. ریزوم یک فضای غیرسلسله‌مراتبی است که در آن تمامی نقاط اتصال درهم تنیده‌اند. در این مقاله، سعی شده با روش توصیفی - تحلیلی علاوه بر بررسی این رویکرد به‌عنوان یکی از نظریه‌های اصلی پست‌مدرنیست و اثبات کاربست آن در تحلیل رمان *التلج یأتی من النافذة*، هریک از اصول ریزوماتیک در رمان واکاوی و توانایی داستان‌پردازی نویسنده طبق این اصول سنجیده شود. فرض این است که رویکرد ریزوماتیک را می‌توان فراهم‌کننده فرصتی در ادبیات برای تحلیل رمان‌های پست‌مدرنیسم دانست و دیگر اینکه خوانش دلوزی بر درک خواننده از رمان تأثیر بسزایی دارد. این پژوهش رمان *التلج یأتی من النافذة* را نوعی ریزوم می‌داند که از ساختار سلسله‌وار پیروی نمی‌کند و از

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین - پیشوا، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

* shvaghefzadeh@yahoo.com

<http://orcid.org/0000-0003-4208-1358>

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین - پیشوا، تهران، ایران.

<http://orcid.org/0000-0003-4823-1249>

برخی ویژگی‌های رمان پسامدرن مانند بی‌ثباتی درونی داستان، ساختار پیچیده و آشفته، فقدان انسجام و قاعده‌گریزی برخوردار است. حنا مینه شخصیت اول رمان خود، فیاض، را فردی کوچک‌معرفی می‌کند که همواره در حال «شدن» است و از تمرکز در یک مکان دوری می‌کند. این رمان در پی معناسازی و دیکت‌کردن آن به خواننده نیست، بلکه ریزوم‌وار تجربه‌ای بدیع در اختیار خواننده قرار می‌دهد و موقعیت احساسی و شناختی جدیدی برای او ایجاد می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ریزوماتیک، ژیل دلوز، صیروت، حنا مینه، *التلج یأتی من النافذة*.

۱. مقدمه

ژیل دلوز^۱ (۱۹۲۵-۱۹۹۶ م) فیلسوف فرانسوی و از نظریه‌پردازان مهم و شاخص پست‌مدرنیسم است. او معتقد است تفکر در گذشته درخت‌وار و عمودی بوده و آنچه اندیشیده شده، به‌جای اندیشیدن قرار گرفته است. اما تفکر در جهان معاصر ریزومی و افقی است. دلوز در نقد و نفی تفکر درختی^۲ و تبیین فلسفه کثرت‌گرای خود، از استعاره گیاه‌شناختی «ریزوم»^۳ بهره گرفته است. ریزوم دارای ساقه‌های خزنده افقی است که به‌صورت شبکه‌ای و درهم‌تنیده رشد می‌کند و اگر بخشی از آن را قطع یا به قطعات کوچک‌تر تقسیم کنند، از بین نمی‌رود و هر قطعه از ریزوم خود قادر به تکثیر و تولید گیاهی جدید است. ریزوم، برخلاف ریشه‌های اصلی، در جهات گوناگون رشد می‌کند و هر نقطه از آن می‌تواند به نقاط دیگر متصل شود و امکان ایجاد شبکه‌ای بی‌پایان از ارتباط‌های ممکن را فراهم کند. دلوز درخت را مظهر «بودن» و ریزوم را نماد «شدن» می‌داند. در دیدگاه دلوز، شدن نقش محوری دارد و نفی وحدت و همانندی است. مدل ریزوماتیک دلوز حالتی انعطاف‌پذیر و سیال دارد و از کنترل‌های هدفمند، متمرکز، برنامه‌ریزی‌شده و ساختارگرا گریزان است. امروزه با گسترش ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی، تفکر و کنش‌های اجتماعی افقی، ریزوم‌سان و درهم‌تنیده شده است. با نگاهی به شخصیت‌های داستانی درمی‌یابیم که دو اصطلاح فلسفی درخت‌وار و ریزومی در داستان هم نمود دارد و می‌توان با استفاده از

آن به تبیین شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی در انواع داستان پرداخت. در داستان‌های پسامدرن، شخصیت درحال سیلان، لغزندگی و هویت‌پریشی است. رویکرد ریزوماتیک دلوز نگارندگان مقاله را برآن داشت تا در پی خوانشی متفاوت، قابلیت انطباق این نظریه را بر رمان *پسااستعماری الثلج یأتی من النافذة*، اثر حنا مینه، بیازمایند و خط سیر *صیرورت* (شدن) را در آن دنبال کنند. دلیل انتخاب رمان مذکور این است که بر این رمان تفکری ریزومی و خلاق حاکم است و به پویایی گرایش دارد. اتفاقات و روابطی که در این رمان وجود دارد، همچون همه عناصر داستان قابل اتصال به نقطه دیگر است. این رمان اثری است ریزوم‌گونه با ورودی‌های مختلف که با هم ارتباط دارد. از هر نقطه‌ای می‌توان به آن وارد شد؛ نقاطی که از هم متمایز نیست و فقط ورودی‌های آن مختلف است. در این جستار، به روش توصیفی - تحلیلی سعی شده علاوه بر معرفی نظریه ریزوماتیک دلوز و اثبات کاربست این رویکرد در تحلیل رمان *الثلج یأتی من النافذة*، هریک از اصول رویکرد ریزوماتیک در رمان واکاوی و توانایی داستان‌پردازی نویسنده طبق این اصول سنجیده شود. پرسش‌های تحقیق به این شرح است:

- تفکر حاکم بر این رمان درختی است یا ریزومی؟

- خوانش ریزوماتیک چه تأثیری در معرفی شخصیت‌های این رمان و روحیه آنان و درک خواننده دارد؟

- کاربرد مهم‌ترین ویژگی تفکر ریزوماتیک، یعنی *صیرورت*، در رمان مورد نظر تا چه حد امکان‌پذیر است؟

فرض بر این است که تفکر حاکم بر این رمان ریزومی است با شبکه‌هایی درهم‌تنیده که ارتباط را از یکی به دیگری می‌راند. روحیه خستگی‌ناپذیر، پویا و خودزای شخصیت اول رمان (فیاض) با خوانش ریزوماتیکی اثبات‌شدنی است. این نوع خوانش ریزوم‌وار تجربه‌ای نو در اختیار خواننده قرار می‌دهد. هدف رویکرد

ریزوماتیک سیرورت، شکست‌ناپذیری و تجربه زیستن است که در جای‌جای این رمان به چشم می‌خورد. برای سنجش فرضیه‌ها، پس از بررسی اجمالی پیشینه تحقیق و طرح اصول چهارگانه رویکرد ریزوماتیک دلوز، به تحلیل و بررسی رمان، وفق این اصول پرداخته شده است.

۱-۱. رمان الثلج یأتی من النافذة

الثلج یأتی من النافذة رمان سوم حنا مینه (۱۹۲۴-۲۰۱۸ م) است که در سال ۱۹۹۹ م در بیروت منتشر شد. این داستان نشان‌دهنده زندگی حقیقی نویسنده در لبنان است؛ زمانی که خود او هم به علت مبارزاتش از سوی حکومت دیکتاتوری تحت تعقیب بود. «فیاض، شخصیت محوری داستان، در برخی از خصوصیت‌ها با حنا مینه مشترک است» (الباردی، ۱۹۹۳: ۶۹). موضوع اصلی این داستان، زندگی مبارزی سیاسی به نام فیاض و چگونگی مواجهه او با بی‌عدالتی‌های جامعه است. او به دلیل افکار انقلابی و ایستادگی در برابر دیکتاتوری و شرکت در مبارزات کارگری تحت تعقیب قرار می‌گیرد و از سوریه به بیروت می‌گریزد. در این شهر، به منزل دوست قدیم خود، خلیل، می‌رود که یک کارگر مبارز است. در بیروت هم، به دنبال او هستند؛ به همین دلیل مجبور می‌شود مخفیانه زندگی کند. او دچار چالش فکری می‌شود که آیا می‌تواند مبارزه‌اش را فقط در حد نوشتن ادامه بدهد. او در این راه ناگزیر دست به کارهایی می‌زند که هرگز تجربه نکرده است؛ از جمله کار در رستوران، بنایی در ساختمان و کار در کارگاه میخ‌سازی و در نهایت مجموعه‌ای از عوامل مختلف دست به دست هم دادند تا او در زیرزمینی در خارج از شهر پنهان شود. اما بعد از یک سال به‌همراه دستگاه چاپی که برای تکثیر اعلامیه‌های انقلابی از آن استفاده می‌کرد، دستگیر می‌شود و بعد از زندان و تحولاتی که در شخصیت وی رخ می‌دهد، تصمیم می‌گیرد به وطن بازگردد.

۲. پیشینه تحقیق

درباره رمان *الثلج يأتي من النافذة* مقاله‌های اندکی نوشته شده؛ از جمله:

۱. مرادی و خوش‌قامت (۱۳۹۱) در «دراسة تحليلية لرواية الثلج يأتي من النافذة لحنا مینه» این رمان را روایت قهرمانی می‌داند که در ابتدا از رویارویی با استبداد می‌گریزد، اما در مراحل مختلف زندگی شخصیت او از فردی عادی به قهرمانی انقلابی تبدیل می‌شود. نویسنده همچنین به اثرگذاری اشیای مختلف، از جمله پنجره، در تحول شخصیت این قهرمان نظر دارد.
 ۲. ناظمیان (۱۳۹۲) در مقاله «واکاوی سیاست در رمان‌های سوریه با تکیه بر رمان *الثلج يأتي من النافذة* اثر حنا مینه» معتقد است که حنا مینه افکار سیاسی و انقلابی خود را با شیوه منحصر به فردی با عقاید دینی تلفیق نموده و مبارزات سیاسی فردی روشن فکر را به تصویر کشیده است.
 ۳. چراغی‌وش و عباسی (۱۳۹۵) در پژوهش «بررسی تطبیقی نگاه رئالیستی به سیمای زن در رمان‌های حنا مینه و بزرگ علوی؛ مطالعه مورد پژوهانه *الثلج يأتي من النافذة* و چشمه‌هایش» با بررسی رمان‌های مذکور، با نگاهی رئالیستی وضعیت و جایگاه زنان و فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان را ترسیم کرده است.
- درباره رویکرد ریزوماتیک نیز پژوهش‌هایی انجام شده است:
۱. احمدآبادی‌آرانی و فرج‌الهی (۱۳۹۶) در مقاله «تبیین دلالت‌های اندیشه ریزوماتیک ژیل دلوز با نظر به کاربرد آن در بهبود خلاقیت نظام آموزشی ایران» معتقدند مطابق اندیشه دلوز، تعلیم و تربیت باید همواره فعال، شدنی و متکثر باشد. از مهم‌ترین دلالت‌های اندیشه ریزوماتیک بهبود خلاقیت در نظام آموزشی، برنامه‌درسی فلات‌گونه و غیرخطی، و معلم خلاق است.
 ۲. رامین‌نیا (۱۳۹۴) در مقاله «رویکرد ریزوماتیک و درختی: دو شیوه متفاوت در آفرینش و خوانش اثر ادبی» به این نتیجه رسیده است که پیامد گفتمان درختی در

آفرینش اثر ادبی ترسیم نمودار بی‌پایانی از مفاهیم و واژگان تثبیت‌شده در جهان گذشته، حال و آینده و معرفت قاب‌بندی‌شده است. گفتمان درختی مرکزگرا و در خوانش متن، قلمرومحور است. درمقابل، گفتمان ریزوماتیک برهم‌زننده نظم پایگانی ساختار اندیشه‌ورزی است که ایده‌ها، مفاهیم و موضوعات گوناگون را در شبکه‌هایی از روابط هم‌سطح و افقی می‌پیوندد.

۳. زمانی جمشیدی و شریف‌زاده (۱۳۹۶) در مطالعه «ریزوم، شبکه بررسی تطبیقی هستی‌شناسی» برخی مفاهیم و ایده‌های مهم هستی‌شناسی دلوز و لاتور را مقایسه کرده و معتقدند که آن‌ها کم‌وبیش در فضای فکری مشترکی می‌اندیشند.

۴. ایمان‌زاده (۱۳۸۷) در پژوهش «بررسی مبانی دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و نقد آن براساس معرفت‌شناسی صدرایی» به تبیین دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز می‌پردازد و در نقد خود به عناصری در رویکرد صدرایی اشاره می‌کند که در تقابل با رویکرد دلوز است.

۵. سجادی و ایمان‌زاده (۱۳۸۸) در مقاله «بررسی و تبیین فضای ریزوماتیک و دلالت‌های آن در برنامه درسی» پس از مفهوم‌شناسی ریزوم و اصول حاکم بر آن، به تبیین فضای ریزوماتیک و هموار دلوز، به‌عنوان هسته و اساس فلسفه دلوز، پرداخته و سپس کاربرد این فضا را در برنامه درسی و روش‌شناسی تحقیق مورد بحث قرار داده‌اند.

۶. سجادی و باقرنژاد (۱۳۹۰) در مقاله «رویکرد ریزوماتیک به معرفت و نقد چالش‌های آن برای تربیت اسلامی» معتقدند رویکرد پست‌مدرنیستی دلوز به معرفت که برآمده از هستی‌شناسی متکثر و شکسته اوست، تقابل‌های بسیار جدی با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی دارد و این دو جهان‌بینی و دو ایدئولوژی ناسازگار است.

۷. حق‌وردی (۱۳۹۰) در مطالعه «تحلیل و نقد رویکرد ریزوماتیک براساس فلسفه اشراق»، به مقایسه دیدگاه‌های تربیتی آن دو پرداخته و به این نتیجه رسیده است که تربیت ریزوماتیک و تربیت براساس فلسفه اشراق، هر دو، بازنمایی در یادگیری را نمی‌پذیرند و از ساختارهای خشک در آموزش و پرورش انتقاد می‌کنند.

۸. سجادی و ایمان‌زاده (۱۳۹۱) در مقاله «تبیین و تحلیل دلالت‌های تربیتی دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و نقد دلالت‌های آن برای تعلیم و تربیت» به بررسی ویژگی‌هایی همچون قلمروزدایی، بازقلمروسازی، شدن، نشانه‌شناسی، نفی بازنمایی، رد تصور جزمی اندیشه در اندیشه‌های پسا‌ساختارگرایانه دلوز پرداختند.

۹. مارتین (2018) در پژوهش «هویت‌های حرفه‌ای و شیوه‌های آموزشی»، به بحث درباره مفهوم «شدن» از منظر دلوز و کاربرد آن در مؤسسه‌های آموزشی می‌پردازد.

شایان ذکر است مقاله‌های بسیاری درمورد نظریه‌های مختلف دلوز نگاشته شده؛ اما تا آنجا که نگارنده می‌داند، هیچ رمان عربی براساس نظریه ریزوماتیک وی بررسی نشده است.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. رویکرد ریزوماتیک دلوز

دلوز با طرح رویکرد افقی و عرضی خود به معرفت که موسوم به «رویکرد ریزوماتیک» است، می‌کوشد نگاهی نو به معرفت و دانش بیفکند (سجادی و باقرنژاد، ۱۳۹۰: ۱۲۵). او بین دو نوع فضا و دو نوع تفکر ریزومی و درختی تمایز قائل می‌شود (Gough, 2006: 1). دلوز درخت را مظهر «بودن» و ریزوم را نماد «شدن» می‌داند (Deleuze & 1985: 5). مراد از شدن یا صیوررت، گذرهایی است که هر مفهومی در خلال آن‌ها دگردیسی می‌یابد (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۵۲). مفاهیم با یکدیگر مرتبط است، همدیگر را تأیید می‌کند و به فلسفه‌ای یکسان تعلق دارد (دلوز و گاتاری، ۱۳۹۲: ۳۱).

منظور دلوز از شدن، دیگرشدگی است؛ انتقال و تغییر زندگی از طریق ساختارهای بسته به‌سوی تفاوت‌هاست. حفظ ساختارها با بودن در ارتباط است؛ درحالی که شدن حفظ ساختار را نفی می‌کند؛ شدن گشوده بودن در برابر تفاوت‌هاست (سلحشوری و حق‌وردی، ۱۳۹۴: ۱۱۲). دلوز هستی و اجزای آن را همواره در حال شدن می‌داند (Ballantyne, 2011: 186) و معتقد است به وسعت جهان بی‌شماری که وجود دارد، شیوه‌های متفاوت اندیشه و ادراک نیز در کار است (Colebrook, 2001: 42). اندیشه کوچ‌گرا با شدن و حرکت پیوند می‌خورد و اندیشه یک‌جانشین یا ساکن با بودن (Parr, 2005: 23). اندیشه ماهیتاً به‌دنبال حقیقت است، طالب آن است و بر درستی آن عشق می‌ورزد (Deleuze, 1994: 131). دلوز در برابر مدل درختی اندیشه که مفاهیمی مانند کلیت، پایگان، رد، نظم، وحدت و بودن را دربر می‌گیرد، مفاهیمی چون اتصال، نقشه، چندگانگی بس‌گانگی، شدن، عزیمت و اندیشه کوچ‌گرا ارائه می‌کند (Williams, 2004: 26). او کتاب را نوعی ریزوم می‌داند (Deleuze & Guattari, 1987: 11) که در پی معناسازی و دیکته کردن آن به خواننده نیست. هر خواننده در مواجهه با متنی که نوعی تازگی در تجربیات و احساسات او برمی‌انگیزد، دو راه دارد: یا می‌کوشد تا معنایی برای آن بیابد، یا در پی تداوم این تازگی و تجربه جدید باشد و آن را به‌عنوان تجربه‌ای نو بپذیرد (Attridge, 2004: 40). «نظریه‌پردازان ادعا دارند که کار خوانش ما را به شبکه‌ای از روابط متنی وارد می‌کند. تأویل کردن یک متن، کشف کردن معنا یا معانی آن، در واقع ردیابی همین روابط است» (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳). در فرایند خواندن متن، خوانش باید به تأثیرهایی که در فرد و حیات وی می‌آفریند، تمرکز داشته باشد (دلوز، ۱۳۹۲: ۱۳۵). یکی از درخور توجه‌ترین دگرگونی‌هایی که نویسندگان پسامدرن در رمان‌نویسی به‌وجود آورده‌اند، شیوه روایت کردن داستان است (پاینده، ۱۳۹۴: ۲۱۶). آنان همچون حرکت ریزومی، چند شخصیت یا ذهنیت یا گفت‌وگوی مرتبط یا متوالی را برمی‌گزینند و سپس با درهم آمیختن آن‌ها، تلفیق درهم‌برهمی از قطعات کلامی که به‌نحو عجیبی

متباین است، به‌وجود می‌آورند (لاج و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷۶). رویکرد ریزوماتیک دلوز برپایه چهار اصل متمرکز است:

۳-۱-۱. اصل اتصال و دیگرگونی^۴

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ریزوم این است که راه‌های ورودی بس‌گانه و متکثری دارد، در همه جهات پیش می‌رود و از هریک از مدخل‌ها و دریچه‌های ورودی‌اش ارتباط و اتصالی جدید برقرار می‌کند (زمانی‌جمشیدی و شریف‌زاده، ۱۳۹۶: ۹) تا شبکه‌ای جدید ایجاد کند که این نیز موجب تغییر کیفی می‌گردد. رویکرد دلوز بر اتصال اشکال جداشده تأکید می‌کند. این اتصال پیوند میان روابط است، نه پیوند میان این‌همانی و هویت‌های متفاوت (Deleuze, 1987: 7). هر نقطه از ریزوم می‌تواند و باید به هر نقطه دیگری متصل شود. این وضعی بسیار متفاوت است با درخت یا ریشه که نقطه‌ای را ثابت در نظر می‌گیرد و نظمی را برقرار می‌کند (Deleuze & Guattari, 1987: 25). ریزوم تمام ارتباطات سلسله‌مراتبی از نوع عمودی یا طولی و ثنوی را برهم زده و اتصال نامتجانس و ناهمگن برقرار کرده است. هر نقطه ریزوم قابل اتصال به هر نقطه ریزوم دیگر است و برخلاف درخت، تثبیت‌کننده هیچ نظم پیشینی نیست (موحدیان و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۲۸) و درنهایت مجموعه‌ای از این اتصالات سبب صیوروت و شدن می‌شود (تسلیمی و قاسمی‌پور، ۱۳۹۴: ۶).

۳-۱-۲. اصل بس‌گانگی و ناهمگونی^۵

بس‌گانگی مفهوم بنیادین ریزوم است. هرچیز متکثر ریزوم است. ریزوم درحال حرکت است. نمی‌توان برایش شروع و پایانی شناخت. در جریان است؛ پس نمی‌توان گره یا نقطه بن‌بست یا ایستایی در آن یافت. هرچه که هست، خطوط جریان‌دار است (Deleuze & Guattari, 1987: 8). مجموعه‌های نامتناظر ساختار را برهم می‌زند و اصولاً کثرت ضد ساختار است. همه پدیده‌ها به‌محض ادغام و انکسار، ساختار

اولیه‌شان را از دست می‌دهند (ibid.). ریزوم‌ها با دیگر اشکال چندگانه و متکثر ارتباط برقرار کرده، شروع به قلمروزدایی و تغییر مکان و ماهیت خود می‌کنند (ibid., 9). «کنش بس‌گانه‌وار، حرکت و تغییر مدام را ممکن می‌سازد» (Parr, 2005: 182). در فضای ریزوماتیک، انواع سنترها و ارتباطات امکان‌پذیر است. چنین فضایی هموار و باز بوده و روابط تحول‌پذیر، متکثر و پیوسته در حال رشد و دگرذیسی است (احمدآبادی و فرج‌الهی، ۱۳۹۶: ۸). بس‌گانگی به‌واسطه اتصال به بیرون و ارتباط با دیگر بس‌گانه‌ها ایجاد می‌شود. با ایجاد خطوط گریز و قلمروزدایی، هویت بس‌گانه‌ها دگرگون می‌شود و این دگرگونی همواره و مستمر اتفاق می‌افتد و مانع از تعیین‌بخشی و اطلاق معانی ثابت به پدیده‌ها و امور می‌گردد. مرزها محو می‌شود و دیگر صحبت از پایان و مقصد نیست؛ بلکه همواره دگرگون شدن و قلمروزدایی و شکستن چارچوب‌هاست؛ نو شدن مداوم، پیش‌بینی‌ناپذیری و تغییر ظرفیت‌هاست. بس‌گانگی عرصه گریز از سیطره دال، امر ثبات‌بخش و انتظام‌گر است (موحدیان و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۲۸). اصل چندگانگی، کثرت به‌معنای جمع شدن نقاط گوناگون به دور هم و به‌نحوی است که حاصل آن ایجاد یک کل ریزوماتیک باشد (سجادی و ایمان‌زاده، ۱۳۹۱: ۹).

۳-۱-۳. اصل گسیختگی نادلالتگر و غیر پایگان^۶

هر ریزوم دربردارنده خطوط بندبندشده‌ای است که سازمان‌یافته است؛ همان‌گونه که خطوط قلمروزدایی دائماً آن‌ها را از هم می‌گریزند. در ریزوم، نوعی گسیختگی وجود دارد و درعین حال، خطوط آن مانند خط پرواز است. ریزوم به‌سرعت و در شکلی جهش‌یافته و دیگرگون یک خط تغییر یافته را به دیگری وصل می‌کند و به‌کار می‌برد. این خطوط همواره به یکدیگر بسته شده است (Deleuze, 1987: 9). این ویژگی به‌معنای گسیختگی در مفهوم آشوب و پریشانی ساختار نیست، بلکه در این مفهوم شبکه‌ای که این سطوح را به هم وصل می‌کند، می‌تواند از هم بگسلد و از نو ایجاد کند (رامین‌نیا، ۱۳۹۴: ۴۴). بس‌گانگی‌ها به‌وسیله خطوط گریز دگرگون می‌شود. منظور از

قلمروزدایی در آثار دلوز این است که امور، پدیده‌ها و پیشامدها از معانی ثابت و متعینی که به آن‌ها نسبت داده شده، بگریزد و با برقراری پیوندها و اتصالات دستخوش دگرگونی ماهوی گردد (زمانی جمشیدی و شریف‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۷۹). ریزوم درمقابل تفکر درختی که دلالتمند و پایگان‌مدار است، تمرکززدا، غیرپایگان و نادلالتگر است. ریزوم از فالت‌های سطح تشکیل شده است که پیوندها و ارتباطات افقی را برقرار می‌کند و دلالتی معین و ثابت را نمی‌توان بر آن فرض کرد (Deleuze & Guattari, 1987: 9).

۳-۱-۴. اصل نقشه‌نگاری و میان‌بودگی^۷

ریزوم به هیچ مدل یا ساختاری تن نمی‌دهد و دنباله‌رو و ادامه‌دهنده یک مدل تکرارشونده نیست؛ بلکه خودش به صورت بالقوه نقشه‌ای است که در تمام جهات و ابعاد باز است. در برابر هر تغییر و یا انطباقی پذیرنده است (کاظمی، ۱۳۹۲: ۲۰۰). ریزوم یک نقشه گشوده است و در همه ابعاد اتصال‌پذیر و درعین حال جداشدنی، برگشت‌پذیر، واژگون‌شدنی و پذیرا و آماده تغییر و اصلاح مداوم. ریزوم به هرگونه از مدل ساختاری موروثی انعطاف نمی‌یابد. ریزوم با هر محور موروثی یا ژرف‌ساختی غریبه است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ریزوم این است که همواره راه‌های ورودی چندگانه‌ای دارد که عمل‌گراست. ریزوم با هرگونه آرایشی می‌تواند سازگار باشد و توسط فرد یا چارچوب اجتماعی به‌کار گرفته شود (Deleuze, 1987: 12). ریزوم آغاز و انتهای ندارد؛ همواره یک «میان» است. «میان» به‌هیچ‌وجه میانگین و متوسط نیست. برعکس در چیزهایی معنا می‌یابد که سرعت دارد. از کجا می‌آید؟ کجا می‌روید؟ در پی چه هستید؟ پرسش‌های بی‌فایده‌ای است. در میانه چیزها بودن، ارتباط معینی را تعیین می‌کند که از چیزی به چیز دیگر برود و دوباره به عقب بازگردد؛ جریانی بی‌پایان که کناره‌ها و لبه‌ها را تحلیل می‌برد و از میانه سرعت می‌گیرد (ibid., 25). ریزوم مفهومی از نقشه است؛ نقشه‌ای پویا از ارتباطات و افکار جدید. نقشه بازنمایی یا بازتولید

نیست، خودش جزئی از ریزوم است. نقشه باز است و می‌تواند در تمام ابعادش اتصال بگیرد. به علاوه مستعد دریافت مدام تغییرات است. حاوی ورودی‌های کثیری است که کثرت آن‌ها به چگونگی اجرا بستگی دارد (Deleuze & Guattari, 1987: 9). منطق درخت منطق ردیابی، تکثیر و بازتولید است. درخت‌ها ردیابی‌ها را مفصل‌بندی و سلسله‌مراتبی می‌کنند. ردیابی‌ها همچون برگ‌های درخت است. ردیابی با فروکاست‌گرایی و بازگرداندن تکثیر و بس‌گانگی ریزوم به اصل و ریشه وحدت‌بخش، خالقیت، پیشامدگرایی و نابه‌نگامی ریزوم را عقیم می‌کند. نقشه را می‌توان در اندازه‌های مختلف پاره کرد. نقشه همان نقشه است؛ می‌توان معکوس کرد یا مطابق خواست افراد یا گروه‌های اجتماعی بازسازی کرد (موحدیان و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۲۹).

۴. بحث و بررسی

۴-۱. تحلیل رمان الثلج یاتی من النافذة براساس خوانش ریزوماتیک

۴-۱-۱. اصل اتصال و دیگرگونی در رمان الثلج یاتی من النافذة

چالش اصلی پیش‌روی فیاض، شخصیت اول رمان، اوضاع نامساعد کشور در عرصه سیاسی و فقدان آزادی است. او که از طریق نوشتن مطالب روشنگرانه با بی‌عدالتی‌ها مبارزه می‌کند، در این راه بارها زندانی و شکنجه می‌شود. ترس از این شکنجه‌ها که طعم آن‌ها را قبلاً احساس کرده بود، باعث می‌شود تا ریزوم‌وار تغییر جهت دهد و برای رسیدن به اهدافش از راه دیگری وارد شود؛ لذا با فرار خود از سوریه به لبنان، راهی جدید برای مبارزه می‌گشاید. از آنجایی که هر نقطه از ریزوم قابل اتصال به ریزومی دیگر است، فیاض به معلم و دوست مبارزاتی‌اش خلیل که خود رهبر جنبش کارگران است، می‌پیوندد.

فلما اعتقل خلیل، وشاع أن الفرنسيين عذبوا المعتقلين باقتلاع أطرافهم واجلاسهم على المحمي [...] فحمل فياض الكراريس ودفنها في الحديقة، وجاء المطر فبللها، وكان له، من ثم، شغل شاغل، هو أن يصلح هذه الكراريس في الخفاء ويحفظها حتى يعود خلیل فيسلمه

ایها (مینه، ۱۹۷۷: ۴۷): زمانی که خلیل دستگیر شد، همه گفتند فرانسوی‌ها دستگیرشان کردند، عذابشان دادند، ناخن‌هایشان را کشیدند و آن‌ها را روی آهن‌های داغ نشانند [...] فیاض کتاب‌ها را برداشت و در باغچه دفن کرد. باران که بارید، همه‌چیز خیس شد. پس از آن، او سعی کرد این جزوه‌ها را مخفیانه ترمیم و پنهان کند تا وقتی خلیل برگشت، کتاب‌ها را به او بدهد.

خلیل خود نیز ریزوم است؛ زیرا او هم مانند فیاض در دفاع از عقایدش و به دلیل مطالبی که می‌نوشت، بارها دستگیر و شکنجه شده بود. اما هر بار مصمم‌تر به فعالیتش ادامه می‌داد. اتصال دو ریزوم حاکی از رابطه‌ای افقی و انشعاب‌یابنده و شاخه‌شاخه است و باعث تغییر کیفی در آن‌ها می‌شود. از این رو پیوند فیاض و خلیل و ملاقات این دو مبارز موجب هم‌افزایی آنان می‌شود و کیفیت مبارزاتی آن دو را بهبود می‌بخشد. فیاض بعد از مدتی اقامت در خانه خلیل، احساس سربار بودن می‌کند و تصمیم می‌گیرد از خانه خلیل برود و در رستورانی مشغول کار شود.

وراح فیاض المدهوش والناقم، ينطوي في ذاته على شعور بالسخط والحية أمام هذا الفساد الداب في كل ما حوله: منظر المقامر والفتاة، وصاحب المطعم المجاور، وكل المشاهد المماثلة، جعلته يشعر بالقرف والغضب. إزداد اقتناء أن الفساد الذي يعبر عن نفسه بهذه الظواهر غدا عميق الجذور حتى صار هو الطبيعة، وخلافه الشذوذ. كان يتالم اذ يرى أصحاب هذا الفساد وضحاياهم على السواء لا يجدون غرابة فيه، كأنما تواضعوا على أن الحال لا بد أن تكون كذلك، وكل ما بقي هو تطويرها من خلال التسابق ليكون لكل منهم الدور الأكبر والمنفعة الاكثر في هذا التطوير [...] وكان فياض وهو يتصور ذلك، يتساءل: والى متى؟ (همان، ۷۴): فیاض متعجب و ناراضی بود و از این‌همه فسادی که در اطرافش وجود داشت، احساس خشم و عصبانیت می‌کرد. منظره قمارباز و آن دختر و صاحب رستوران کناری همه مثل هم هستند؛ این‌ها باعث احساس انزجار و عصبانیت او می‌شد. به‌طور فزاینده‌ای متقاعد شد که فسادی که خود را در این پدیده‌ها جلوه می‌دهد، چنان عمیق شده که به طبیعت آنجا تبدیل گشته است، و خلاف آن نادر است. او رنج می‌برد؛ زیرا می‌دید که این‌ها هم برای صاحبان این

فسادها و هم برای قربانیان آن تعجب‌آور نیست، و هیچ چیز عجیبی در رفتارشان مشاهده نمی‌شود؛ انگار که وضعیت باید همین‌طوری باشد. تمام آنچه باقی مانده، این است که آن‌ها برای توسعه رقابت می‌کنند تا هرکدام بزرگ‌ترین نقش و بیشترین سود را داشته باشند [...] تمام این‌ها در ذهن فیاض مرور می‌شد و از خودش سؤال می‌کرد آخر تا کی؟

در رستورانی که فیاض در آن مشغول به کار می‌شود، انواع فریب‌کاری، ظلم و فساد رخ می‌دهد و هرکدام از این اتفاقات به نقطه دیگر داستان متصل می‌شود. فیاض درعین پیوستگی با شخصیت‌های دیگر داستان، تابع هیچ الگوی ازپیش‌مشخصی نیست و میان او و سایر عناصر داستانی نوعی ناهماهنگی و ناهمگنی وجود دارد. او فساد کاباره را تاب نمی‌آورد و به خانه خلیل بازمی‌گردد. موقعیتش در منزل خلیل لو می‌رود و از بیم جاننش به خانه جوزف پناه می‌برد. جوزف که خود نیز از مبارزان سیاسی و فعالان اجتماعی بود و با نوشته‌های فیاض و مبارزات او ازقبل آشنایی داشت، با آغوش باز از اقامت فیاض در منزلش استقبال می‌کند.

«- اهلا بالاستاذ اهلا [...] تشرفنا [...] و باغته جوزیف بنبره تاکید: 'قصتك الاخيرة رائعة' - قصتي؟! ضحكك صاحب البيت: 'نعم. قصتك [...] أنا من قرائك با استاذ'» (همان، ۱۴۳): «- خیلی خوش آمدی استاد [...] سرافرازمان کردی [...] و ناگهان جوزف با لحنی تأکید گفت: 'داستانی که توی این اواخر نوشتی محشر بود' - داستان من؟! صاحب خانه خندید: 'بله. داستان تو [...] من از آن‌هایی‌ام که همیشه نوشته‌هایت را می‌خوانم'».

فیاض ریزوم‌وار مدام از جایی سر برون می‌آورد و یا در جایی دیگر صحنه را ترک می‌کند. او زنجیره‌ها و شرایط مرتبط با مبارزات اجتماعی و سیاسی را به هم وصل می‌کند و با هر اتصال و گسستی دچار تغییر کیفی و دگردیسی می‌شود.

۴-۱-۲. اصل بس گانگی در رمان الثلج يأتي من النافذة

افزوده شدن ریزومی به ریزوم دیگر به تغییر سرشت هر دو ریزوم می‌انجامد. در هرکدام از مواجهات فیاض با افراد مختلف، تغییراتی در او به وجود می‌آید، قابلیت‌های

جدیدی به دست می‌آورد و ظرفیت‌های تازه‌ای ایجاد می‌کند؛ به طوری که نه فیاض آن فیاض قبلی است و نه هیچ‌یک از کنشگران دیگر رمان. در سراسر این رمان، کنش‌های بس‌گانه‌وار زیادی را می‌بینیم که باعث تغییر و حرکت شده است. کنش بس‌گانه‌وار در فیاض او را از مرکزیت و پایگان بودن به سمت تغییر و حرکت سوق می‌دهد و باعث قلمروزدایی و چاره‌اندیشی در او می‌شود:

بلال! یا بلال! یا مارد الأیمان في وجه أقزام الجاهلية. يا حسن الخراط، يا حارس دمشق، غورو جلا عن دمشق، وجنكيز خان ذكرى كنيبه وملعونه. نحن وهم، وهم يحكمون الآن، الرجعيون يحكمون الآن، ولسوف ينتهي حكمهم يوما [...]، ولأجل ذلك علينا أن نعمل، ولأجل ذلك علينا أن نعمل، ولا جعل ذلك على أن أكتب (همان، ۱۲۱): بلال، ای بلال، ای غول ایمان درمقابل کوتوله‌های نادان، ای حسن خراط، ای نگهبان دمشق، از دمشق دور شوید! و چنگیزخان یک یادگاری بی‌روح و ملعون بود. ما و آنها اکنون حکومت می‌کنند، آدم‌هایی با طرز تفکر قدیمی الآن حکومت می‌کنند، و بالاخره یک روز می‌آید که حکومتشان به پایان می‌رسد و به‌خاطر همین باید کاری کنیم و باید شروع کنم به نوشتن.

فکر کردن به اینکه حاکمانی با افکار قدیمی بر شهر و دیار فیاض حکمرانی می‌کنند و امید به پایان یافتن حکومت آنها، کنشی بس‌گانه‌وار است که فیاض را به سمت سیروورت (شدن) که همان نوشتن است، سوق می‌دهد. تصمیم‌گیری فیاض برای نوشتن درمورد ظلم و فساد حاکمان و احقاق حق طبقه کارگر در پی کنش بس‌گانه به‌وجود آمد. قلمروزدایی کردن و غیرپایگان بودن بعد از کنش بس‌گانه در رفتار فیاض به چشم می‌خورد.

تذکر رسالة صديقه عن الذين يحاولون كلما طلع نهار جديد، يقاد نار جديدة، وقال: فلاأكن واحدا منهم [...] ان احاول يقاد نار جديدة خير من اصطلاء نار الآخرين [...] ان ابحت عن لقمتي خير من تناولها من صحون مضيئي [...] ثم هاهي صحون مضيئي فارغة [...] يصبح وضعي لديهم كحجر مربوط في عنق غريق يصارع الموج العاتي (همان، ۱۹۶): نامه دوستش را به یاد آورد که گفت: «هروقت روز نو برسد آتش از نو روشن می‌کنم»

و گفت: «بگذار یکی از آن‌ها باشم [...] بلکه بتوانم آتشی روشن کنم به جای اینکه بنشینم و با آتش دیگران گرم شوم و دنبال یک لقمه نان بگردم [...] عوض اینکه از بشقاب میزبانم بخورم [...] وضعیت من در کنار آن‌ها مثل یک سنگ است به گردن یک غرق‌شده‌ای که در موج دریا تقلا می‌کند.»

یکی دیگر از ویژگی‌های ریزومی، کثرت و بینامتن بودن شخصیت‌های داستانی است (رئسی، اویسی و محمودی، ۱۳۹۸: ۱۷۳). یادآوری نامه دوست فیاض بینامتنیتی است که مانند یک کنش بس‌گانه عمل می‌کند و در او شوق حرکت و تحول را به وجود می‌آورد.

ان ادخل تجربه المصاعب التي تحدث عنها ، و ستری بعدها [...] ساعدني فقط في الحصول على عمل، وليكن عملا جسمانيا ، بعيدا عن الصحافه وجوها [...] وسأكتب بعدئذ، سأكتب مجانا وباسم مستعار [...] سأحقق هدفي من خروجي من الوطن ، وأشعر بالراحة والعافية (مينه، ۱۹۷۷: ۳۸): من باید بر سختی‌های زندگی که تجربه کرده‌ام، وارد شوم و بعد از آن خواهید دید. فقط به من کمک کنید تا شغلی پیدا کنم. بگذارید این یک کار جسمانی باشد، دور از چهره‌ها و روزنامه‌نگاری [...] بعد از مدتی می‌نویسم. من رایگان و با نام مستعار خواهم نوشت. من به هدفم از ترک وطن خواهم رسید، احساس راحتی و سلامتی می‌کنم.

وقتی فیاض، خلیل را از تصمیمات خود باخبر می‌کند و می‌گوید که به دنبال کار خواهد رفت و پس از آن شروع به نوشتن خواهد کرد و به آرزوهایش خواهد رسید، این احساس امید و شادی که پس از گرفتن تصمیم درست به سراغش می‌آید، یک بس‌گانه است و موجب تغییر، حرکت و قلمروزدایی در وی می‌شود. رفتن فیاض به خانه جوزف و اتفاقاتی که در آنجا برایش می‌افتد، نیز پیوند افقی میان آن وقایع به وجود می‌آورد که می‌تواند نشان‌دهنده ویژگی بس‌گانگی ریزوم باشد؛ چراکه تکثرهای فرهنگی در اتصال با هم معنایی را پدید می‌آورد که اگرچه به صورت منفرد به چشم نمی‌آید، به شکل جمعی تعریف‌شدنی است. در یک مجموعه ریزومی، اموری

که لزوماً هم‌رنگ و هم‌گون نیست، کنار هم قرار می‌گیرد و به زایش دست می‌زند. در واقع تئوری ریزوم به چندگانگی اهمیت می‌دهد و ریزوم فرهنگ‌های گوناگون و متعدد را به هم می‌پیوندد و رابطه‌ی جدیدی می‌سازد؛ همان‌گونه که کار در کارگاه سنگ‌بری از فیاض که نویسنده و روشن‌فکر است و تا آن روز دست به کارهای سخت و طاقت‌فرسا نزده بود، مردی سرسخت و مقاوم می‌سازد.

۴-۱-۳. اصل گسیختگی نادالنگر در رمان الثلج یأتی من النافذة

اگرچه ممکن است ریزوم بدون دلالت قبلی از هم بگسلد، گسست آن نشانه‌ی ضعف نیست، بلکه آغاز رویش دوباره از زاویه‌ای دیگر است. در هر مرحله از داستان، فیاض مانند ریزوم مرکز زدا و غیرپایگان عمل می‌کند.

وقال له: انت لست متطفلا علی مائدتی [...] انت صدیقی [...] ولنفرض انک متطفل، وان الظروف وضعتک فی هذا المأزق، فهل تبحث عن المخرج فی مأزق آخر؟ أتريد أن تسلم نفسك؟ قل لي بصراحة [...] تستطيع عندئذ ان تعود الی بلدك دون أن یزعجك احد [...] ولكنك تتخلى عن قضيتك، تخونها [...] فاحمر فیاض وقال فی نفسه: لماذا یطرح المسألة بهذا الشكل؟ لماذا هذه الافتراضات؟ وكيف یبني علیها هذه الاستنتاجات؟ (همان، ۳۷): وگفت: «تو روی سفره‌ی من سنگین نیستی [...] تو دوست من هستی [...] فرض کن که یک مزاحمی، تو در این مخمصه قرار گرفتی. آیا راه دیگری می‌شناسی؟ می‌خواهی در مخمصه‌ی دیگری بیفتی؟ یا می‌خواهی خودت را معرفی کنی؟ صادقانه به من بگو [...] آن وقت می‌توانی به کشور خودت برگردی بدون اینکه کسی آزارت دهد [...] اما اگر از این کار دست بکشی، به کشور خودت خیانت می‌کنی [...]» فیاض سرخ شد و با خود گفت: چرا مسئله را این‌طوری مطرح می‌کند؟ چرا این‌طوری فرض می‌کند؟ چرا این‌طور نتیجه می‌گیرد؟

گرایش به پویایی و رشد فیاض را وامی‌دارد به‌دنبال راه چاره و قلمروزدایی باشد. وقتی خلیل به او می‌گوید که نباید وطنش را ترک می‌کرد و تهمت ترسو بودن به او

می‌زند، ناراحت و دل‌گیر می‌شود و با کنش بس‌گانه‌وار که در اینجا تصمیم برای یافتن کار و نماندن در همان موقعیت قبلی است، خود را از محوریت و تمرکز می‌رهاند و به کار در رستوران مشغول می‌شود که خود سرآغاز رویارویی با چالش‌های متعدد دیگر است. اقامت در خانه جوزف او را دچار مرکزیت می‌کند و مانند ریزوم از آنجا می‌گسلد. کوچ او از خانه جوزف و کار در کارگاه سنگ‌بری، فرار از کارگاه سنگ‌بری و اقامت در مسافرخانه، کار در کارگاه میخ‌سازی، سپس پناه بردن به انباری کنار قبرستان و چاپ اعلامیه و کتاب و... همگی مطابق با اصل گسیختگی ریزوم است. او از جاهای گوناگون می‌گسلد و از نو شروع می‌کند. در طول این مدت، بارها دچار احساس حقارت می‌شود. ناچار برای فرار از مأموران از جایی به جای دیگر منتقل می‌شود. در این میان، حتی چندین شب بدون سرپناه باقی می‌ماند و جایی را نمی‌یابد تا شب را به صبح برساند. در یکی از این شب‌ها که آواره و سرگردان در خیابان پرسه می‌زند، به سگی که جایی برای خواب داشت، حسادت می‌کند. باوجود این، قهرمان داستان نومید نمی‌شود. نویسنده از این طریق بر صبر و استقامت در مبارزه تأکید می‌کند و قصد دارد نشان دهد در راه مبارزه نباید نومید شد و پیروزی در این امر نیازمند زمان و صبر است. از همین روی استقامت و خستگی‌ناپذیری مورچه را مثال می‌زند: «النمل، ما في الاسطورة ثقب الجبل، وفتح فيه طاقة. وانت قادر أن تتقب جبل الأخلاق والعادات والأفكار. وكل ما يلزمك صبر النمل ودأبه [...] اصبر» (همان، ۳۴۱): «مورچه همان‌طور که در اسطوره‌هاست، کوه را سوراخ کرد و در آن راهی ایجاد کرد. تو قادر هستی که کوه اخلاق و عادات و افکار را سوراخ کنی [...] و تمام آنچه به آن نیاز داری، صبر مورچه و مهارت اوست [...] صبر کن».

حرکت ریزومی اگرچه در ظاهر نامنظم، متشطط و در جهات مختلف به‌نظر می‌رسد، در واقع یک هدف را دنبال می‌کند و آن رشد، پویایی، صیوررت و شدن است. چالش‌های پیش‌روی فیاض باعث رویش مجدد او می‌شود و نه فقط او را از ادامه مسیر

باز نمی‌دارد و سبب تخریب اهداف و موجب نومیدی و ریزش او نمی‌گردد، بلکه موجبات خودباوری بیشتر او را فراهم می‌آورد و مسیر صیوررت را در او هموارتر می‌گرداند و با انگیزه‌ای قوی‌تر پیش به سوی هدف، موانع را از سر راه خود کنار می‌زند. فیاض از چالش‌ها برای خود موقعیت می‌سازد، در بن‌بست گیر نمی‌افتد و راه خود را از سوی دیگری پی می‌گیرد.

۴-۱-۴. اصل نقشه‌نگاری و میان‌بودگی در رمان الثلج یاتی من النافذة

تبیین و تفسیر جلوی زایایی، خلاقیت و نابهنگامی ریزوم را می‌گیرد و ابزار چنین کاری ردیابی است؛ درحالی که کار خواننده این است که روند رشد ریزوم را در جهات مختلف توصیف و نقشه‌برداری کند. داستان الثلج یاتی من النافذة را می‌توان مانند نقشه‌ای ترسیم نمود و هرآنچه را که در آن روی داده، به هم وصل کرد. رنج‌های دوران تبعید، درد دوری از وطن، سختی‌های کار در کارگاه میخ و ترس از دستگیر شدن در غربت را می‌توان به هم پیوست و آن را مانند نقشه ترسیم کرد و به مرحله بعد رسید. شخصیت ریزومی فیاض مثل نقشه‌نگاری، سیال و متکثر است و مرکز ثقل مشخصی ندارد. به روش‌های مختلف در پی آشنایی‌زدایی است و هیچ‌گاه در چارچوب مشخصی نمی‌ماند.

تناول فیاض القهوه مرتین، وطمع ظهراً وعصراً، ومع هذا استشعر مذلة حقیقیه. ادرك انه ليس من السهل أن يتخلص من لعنة الوضع الذي هو فيه، مادام لا يتخلص من الوضع ذاته. أن يخرج فيعمل، او يكلف بمهمة ما، أو ينهض بمسئوليه والا فالعودة الى الوطن [...] «ذلك هو الطريق [...] ذلك هو الطريق» (همان، ۱۶۴): فیاض دوباره قهوه خورد [خانم صاحب‌خانه] نهار و عصرانه‌اش را داد، ولی با این حال، احساس خواری می‌کرد. فهمید که خلاص شدن از وضعیت لعنتی که در آن قرار دارد، آسان نیست. تا زمانی که او از شر این اوضاع خلاص نشود، برود سر یک کار و یا مسئولیتی را به عهده بگیرد و یا برگردد به وطن [...] «راهش همین است. بله، راهش همین است.»

تصمیم فیاض برای برگشتن به وطن، وضعیت استعلایی و غیرپایگان را در این قسمت از داستان نشان می‌دهد. فیاض با اینکه به دلیل تحمل کردن مشکلات زیادی در لبنان، احساس خواری و حقارت می‌کند، بازهم به دنبال چاره‌جویی و قلمروزدایی است. او مرکز ثقل مشخصی ندارد و می‌تواند از هر گوشه و هر خطی امتداد بیابد و به خطوط و اشکال دیگر متصل شود و مدام در حال قلمروافزایی و قلمروزدایی باشد. تغییرات پیش‌بینی‌ناشدنی از مهم‌ترین مشخصه‌های اوست. اگر هر قسمت از داستان را مانند نقشه ترسیم کنیم، تمام نقاط را می‌شود به هم وصل کرد تا نقشه‌ای کلی به دست آید.

وقال له زميله: حين ترفع اللاطه باعد ما بين قدميك، ذلك يريحك اكثر. فعبر عن شكره بابتسامه بلهاء. ومن جديد اهتز جسمه تحت ثقل الحمل، وتقوس ظهره وهما ينزلان الدرج. كان في الطرف الأمامي، والثقل يميل عليه، والعمود يحفر رأس الكتف، والساعة السابعة صباحاً، وامامه عمل حتى المساء، امامه عمل حتى المساء. «يا فياض، يا حديده، ألقيت في نار، اصمد، ولسوف ينصهر المعدن» (همان، ۲۰۳): همکارش به او گفت: «وقتی سنگ برمی‌داری، پاهات را از هم فاصله بده. این، کار را راحت‌تر می‌کند.» و از او با یک لبخند ساده تشکر کرد. مجدداً بدن وی زیر وزن بار لرزید، کمرش خم بود درحالی که از پله‌ها پایین می‌آمد. خودش در طرفی بود که همه سنگینی به سمتش بود و سنگ شانه‌اش را سوراخ می‌کرد و از ساعت هفت صبح تا شب باید کار کند. «ای فیاض، ای فیاض، ای آهنی که درون آتش افتاده، مقاومت کن، [وگر نه مثل] فلز ذوب می‌شوی.»

کارگری کردن، آن‌هم کار سخت بنّایی، برای فیاض که نویسنده است و اهل قلم و روشن فکر، بسیار سخت و طاقت‌فرساست. اما ریزوم قلمروزدا و غیرپایگان است. فیاض هم مانند ریزوم عمل می‌کند. هیچ‌گاه از پا نمی‌افتد و در هر مرحله دچار بودن و مرکزیت نمی‌شود و برای رسیدن به هدفش چاره‌اندیشی می‌کند. اگر به کل داستان نگاه کنیم، می‌بینیم مانند نقشه می‌توان هر قسمت را به قسمت دیگر وصل کرد. این

موقعیت‌های گفتمانی مشابه یک نقشه و شبکه درهم‌تنیده است که از حقیقت زندگی می‌گریزد.

جمع فیاض کتبه واوراقه وقرر ان یرحل. اختبا شهورا وهذا یکفی. اکرمه أصدقاؤه ورعوه. فعلوا ذلك تقديرا لأدبه الذي يكافح على نفس جبهتهم. وعليه الآن ان بیرر هذا التقدير [...] ان يصمد في وجه الحياه ومصاعبها، ان يخرج ليلقاها (همان، ۱۹۵): فیاض برگه‌ها و کتاب‌هایش را جمع کرد و تصمیم به رفتن گرفت. خیلی مخفی مانده است، کافی است. دوستانش خیلی به او رسیدند و از او پذیرایی کردند. از او تقدیر کردند به‌جهت ادبیاتی که برای به رسمیت شناختن آن‌ها به‌کار برده بود. اکنون باید این تقدیر را توجیه کند و رو در روی سختی‌های این زندگی بایستد و بیرون بیاید و با آن‌ها مواجه شود.

اگر داستان را از ابتدا مانند یک نقشه رسم کنیم، در انتها به این نقطه از داستان خواهیم رسید که همه رخدادهای آن می‌شود به هم پیوند داد. تصمیم فیاض برای ترک لبنان و رفتن به دمشق نیز تصمیمی استعلائی است که او را از بودن به شدن هدایت می‌کند؛ زیرا فیاض بعد از ترک لبنان با جدیت به مبارزه ادامه خواهد داد؛ یعنی به‌سوی قلمروهای هنوز نقشه‌برداری نشده، و رای برنامه‌ریزی آگاهانه و ارزش‌های ازپیش شناخته‌شده حرکت می‌کند (دیو، ۱۳۹۶: ۲۹). فرار فیاض به لبنان و کار و زندگی در شرایط سخت باعث شد تا او به انسانی مقاوم تبدیل شود. سرانجام راهی که انتخاب می‌کند، بازگشت به سوریه و ادامه مبارزه در وطن خویش است: «سلاما با ارضی. وانحنی فقبل التراب [...] في مدینته سبکیش، وفي مدینته سبکتب، وفيها سکاف [...] وشعر بسعادة غامرة، وهتف كأنه یقسم: - أبدا لن اهرب بعد الآن! أبدا لن اهرب بعد الآن» (مینه، ۱۹۷۷: ۳۷۲): «سلام ای سرزمین من. خم شد و خاکش را بوسید [...] احساس خوشبختی می‌کرد که بعد از این در شهر خودش خواهد نوشت و در شهر خودش مبارزه خواهد کرد. گویی قسم یاد می‌کند، فریاد زد: 'بعد از این هیچ‌گاه نخواهم گریخت. بعد از این هیچ‌گاه نخواهم گریخت!'».

حنا مینه با درنظر گرفتن چنین پایانی برای داستان، ثابت می‌کند که فرار را راه مبارزه نمی‌داند. فیاض به کشورش بازمی‌گردد؛ درحالی که می‌داند بازداشت خواهد شد. هر تفکر ریزومی پایانش آغاز تفکر دیگری است و نمی‌توان برای آن آغاز یا پایانی قائل شد. این تفکر هویتی چندشبکه‌ای برای انسان مدرن به‌ارمغان آورده است؛ هویتی که خود را بسیار و مکرر می‌شکند و دوباره پیوند برقرار می‌کند. درواقع ریزوم‌ها مابین تفکرات خطی قرار گرفته است و آن‌ها را به هم مرتبط می‌کند. ریزوم همواره در میانه است؛ میان چیزهاست؛ بینابودن است.

۵. نتیجه

رمان *الثلج یأتی من النافذة* نمایانگر تفکر ریزومی دلوز است. حنا مینه شخصیت اول رمان خود، فیاض، را فردی کوچک‌معمده معرفی می‌کند که از «بودن» بیزار است و همواره درحال «شدن» است و از تمرکز در یک مکان دوری می‌کند که این خود مستلزم حرکت سریع و ریشه ندادن است. فیاض با اطرافیان ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی دارد. در آن‌ها دخل و تصرف نمی‌کند، بلکه با آن‌ها همسو می‌شود، عضوی از آنان می‌گردد و درپی تکثر و پویایی است و با تغییر شرایط کوچ می‌کند (اصل اتصال و ناهمگونی). فیاض همچون یک ریزوم درحال حرکت است. نمی‌توان برایش شروع و پایانی شناخت. در جریان است. پس نمی‌توان گره یا نقطه بن‌بست و ایستایی در او یافت. فیاض با افراد چندگانه و متکثر ارتباط برقرار کرده، شروع به قلمروزدایی و تغییر مکان و ماهیت خود می‌کند (اصل تکثر و قلمروزدایی). حرکت و پویایی فیاض به دلیل کوچ‌گرا بودنش است. او با حرکت در مکان‌های مختلف، خود را با شرایط گونه‌گون همراه و همسو می‌کند. سرسخت است و درصورت شکست، ریزوم‌وار دوباره از جهتی دیگر شروع به جنبش می‌کند (اصل گسست). فیاض به هیچ مدل و یا ساختاری تن نمی‌دهد و دنباله‌رو و ادامه‌دهنده یک مدل تکرارشونده نیست، بلکه خودش نقشه‌ای است که در تمام جهات و ابعاد باز است (اصل نقشه‌کشی و عکس‌برگردان). آخرین

سطور این رمان بیش از پیش آن را به ریزوم تبدیل می‌کند. فرار فیاض و کار و زندگی در شرایط سخت باعث شد تا او به انسانی مقاوم تبدیل شود. او در ابتدا روحیه‌ای ضعیف داشت، ولی پس از گذراندن این مراحل متحول می‌شود و به مردی مقاوم بدل می‌گردد (اصل صیروت و «شدن»). سرانجام راهی که برمی‌گزیند، بازگشت به سوریه و ادامه مبارزه در وطن خویش است و این خود آغاز حرکت ریزوم‌وار دیگر برای هرگونه ارتباط و پویایی باز و رهاست. در این رمان، نویسنده به‌جای نظام درختی پردازش شخصیت در داستان رئالیستی و تمرکز بر ناخودآگاه شخصیت در داستان مدرن، نوعی شخصیت در داستان پسامدرن می‌سازد که درعین دارا بودن ویژگی شخصیت‌های هرکدام از شخصیت‌های کلاسیک و مدرن، از هر دوی آن‌ها فراتر می‌رود و از ادغام آن‌ها، کثرتی نامتناظر با اجزای خود می‌سازد؛ کثرتی افقی، مسطح و ریزومی که تصویری پسامدرن از شخصیت است.

این مقاله در پی اثبات کاربست رویکرد ریزوماتیک دلوز بر تحلیل رمان *الثلج یاتی* من *النافذة* و سنجش توانایی داستان‌پردازی نویسنده طبق اصول چهارگانه آن است. با این فرض که رویکرد ریزوماتیک را می‌توان فراهم‌کننده فرصتی در ادبیات برای تحلیل رمان‌های پست‌مدرنیسم دانست، به‌گونه‌ای که این نوع خوانش بر درک خواننده از رمان تأثیر بسزایی دارد، به این دستاورد نوین رسیده است که رمان *الثلج یاتی* من *النافذة* نوعی ریزوم است و از برخی ویژگی‌های رمان پسامدرن مانند بی‌ثباتی درونی داستان، ساختار پیچیده و آشفته، عدم قطعیت، آمیختن عوالم ذهنی و عینی، فقدان انسجام و قاعده‌گریزی برخوردار است؛ از ساختار سلسله‌وار پیروی نمی‌کند و در پی معناسازی و دیکته کردن آن به خواننده نیست، بلکه ریزوم‌وار تجربه‌ای بدیع در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

1. Gilles Deleuze
2. Aborescence

3. Rhízōma
4. principles of connection and heterogeneity
5. principle of multiplicity
6. principle of a signifying rupture
7. principle of cartography and decalcomania

منابع

- احمدآبادی آرانی، نجمه و مهران فرج‌الهی (۱۳۹۶). «تبیین دلالت‌های اندیشه ریزوماتیک ژیل دلوز با نظر به کاربرد آن در بهبود خلاقیت نظام آموزشی ایران». *مجله علوم تربیتی ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی*. ش ۲. صص ۸۳-۱۰۹.
- آلن، گراهام (۱۳۹۲). *بینامتنی*. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- الباردی، محمد (۱۹۹۳). *حنا مینه روائی الکفاح و الفرح*. لبنان: دارالاداب.
- بلتاین، آندرو (۱۳۸۹). *دلوز و گتاری برای معماران*. ترجمه روزبه احمدی‌نژاد. تهران: طحان.
- پاینده، حسین (۱۳۹۴). *گشودن رمان*. چ ۳. تهران: مروارید.
- پیتون، پال (۱۳۸۷). *دلوز و امر سیاسی*. ترجمه محمد رافع. تهران: گام نو.
- تسلیمی، علی و سمیه قاسمی‌پور (۱۳۹۴). «اقلیت شدن در بوف کور». *مجله ادب‌پژوهی*. ش ۳۳. صص ۶۱-۸۰.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲). *بیان و تکینگی در لایب‌نیتس*. ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی. تهران: رخداد نو.
- دلوز، ژیل و فیلیکس گتاری (۱۳۹۲). *کافکا: به سوی ادبیات اقلیت*. ترجمه شاپور بهیان. تهران: نشر ماهی.
- دیو، ریدار (۱۳۹۶). *دلوز*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- رامین‌نیا، مریم (۱۳۹۴). «رویکرد ریزوماتیک و درختی: دو شیوه متفاوت در آفرینش و خوانش اثر ادبی». *مجله ادب‌پژوهی*. ش ۳۲. صص ۳۱-۶۱.
- رئسی، محمدریاض، عبدالعلی اویسی‌کهنخا و محمدعلی محمودی (۱۳۹۸). «از شخصیت درختی تا شخصیت ریزومی تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های داستان‌های کلاسیک، مدرن و پسامدرن». *ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*. ش ۲. صص ۱۵۵-۱۷۹.

زمانی‌جمشیدی، محمدزمان و رحمان شریف‌زاده (۱۳۹۶). «ریزوم، شبکه بررسی تطبیقی هستی‌شناسی». فصلنامه فلسفی شناخت (پژوهشنامه علوم انسانی). ش ۷۷. صص ۱۵۹-۱۸۴.

سجادی، سید مهدی و زهره باقرنژاد (۱۳۹۰). «رویکرد ریزوماتیک به معرفت و نقد چالش‌های آن برای تربیت اسلامی». دوفصلنامه تربیت اسلامی. ش ۱۳. صص ۱۲۳-۱۴۴.

سجادی، سید مهدی و علی ایمان‌زاده (۱۳۹۱). «تبیین و تحلیل دلالت‌های تربیتی دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و نقد دلالت‌های آن برای تعلیم و تربیت». فصلنامه اندیشه‌های نوین تربیتی. ش ۳۲. صص ۵۳-۸۰.

سلحشوری، احمد و علی ایمان‌زاده (۱۳۹۰). نگاهی به رویکردهای تحلیلی و فراتحلیلی در فلسفه تعلیم و تربیت. همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.

سلحشوری، احمد و رضا حق‌وردی (۱۳۹۴). تحلیل و نقد رویکرد ریزوماتیک براساس فلسفه اشراق. پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی. ش ۴۴. صص ۸۱-۱۰۲.

کاظمی، سمیه (۱۳۹۲). «جسم ریزومی در مواجهه با نظام امپریالیستی...». نقد زبان و ادبیات خارجی. د ۶. ش ۱۰. صص ۱۹۱-۲۰۶.

کولبروک، کلر (۱۳۸۷). ژیل دلوز. ترجمه رضا سیروان. تهران: نشر مرکز.

لاج، دیوید و دیگران (۱۳۹۴). نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پساامدرنیسم. ترجمه حسین پاینده. چ ۳. تهران: نیلوفر.

موحدیان، قاسم، احمد شعبانی، مظفر چشمه‌سهرابی و عاصفه عاصمی (۱۳۹۹). «تبیین رویکرد ریزوماتیک در نظام‌های سازماندهی دانش و اطلاعات با تأکید بر فضای وب». پژوهش‌نامه پردازش و مدیریت اطلاعات. ش ۳. صص ۸۱۷-۸۴۶.

مینه، حنا (۱۹۷۷). الثلج یأتی من النافذة. لبنان: دارالاداب.

Ahmadabadi Arani, N., & Faraj Elahi, M. (2018). "Explaining the implications of rhizomatic thought by Gilles Deleuze with regard to its application in improving the creativity of the Iranian educational system" (in Farsi). *Journal of Educational Sciences, Initiative and Creativity in the Humanities*. No. 2. pp. 83-109.

Al-Baredi, M. (1993). *Hanna Mina narration of Al-Kafah and Al-Farah* (in Arabic). Lebanon: Dar al-Adab.

- Allen, G. (2014). *Intertextuality* (in Farsi). Payam Yazdanjoo (Tr.). Tehran: Markaz Publishing.
- Attridge, D. (2004). *Coetzee and the Ethics of Reading: Literature in the Event*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Ballantyne, A. (2011). *Deleuze and Guattari for architects* (in Farsi). Roozbeh Ahmadinejad (Tr.). Tehran: Tahan.
- Colebrook, C. (2008). *Gilles Deleuze* (in Farsi). Reza Sirvan (Tr.). Tehran: Markaz.
- Colebrook, C. (2001). *Gilles Deleuze*. London: Routledge.
- Deleuze, G., & Parnet, B. (1985). *Dialogues, Hugh Thomlison and Barbara Haberman*. London. Athlone press.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A Thousand plateaus: Capitalism and Schizophrenia*. Minneapolis: University of Minnesota press.
- Deleuze, G. (2013). *The fold: Leibniz and the Baroque* (in Farsi). Peyman Gholami and Iman Ganji (Trans.). Tehran: Rokhdadeno.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (2013). *Kafka: Toward a minor literature* (in Farsi). Shapur Bahyan (Tr.). Tehran: Mahi.
- Deleuze, G. (1994). *Difference and Repetition*. Paul Patton (Tr.). New York: Columbia University Press.
- Due, R. (2018). *Deleuze* (in Farsi). Fariborz Majidi (Tr.). Tehran: Elmi va Farhangi.
- Gough, N. (2006). *Changing Planes: Toward a Geophilosophy of Transdental Curriculum Inquiry*. from: www.latrobe.edu.au/oent/Staff/ghough_papers/noelg.
- Kazemi, S. (2014). "The rhizome body in conflict with the imperialistic regimes: a Deleuzian reading of J. M. Coetzee's *Waiting for the Barbarians*" (in Farsi). *Journal of Critical Language & Literary Studies*. Vol. 6. No. 10. pp. 191-206.
- Lodge, D., et al. (2016). *Novel theories from realism to postmodernism* (in Farsi). Hossein Payende (Tr.). Tehran: Niloufar.
- Mina, H. (1977). *The Snow comes through the Window* (in Arabic). Lebanon: Dar al-Adab.
- Movahedian, Q., Shabani, A., Cheshmeh Sohrabi, M., & Asemi, A. (2021). "Explanation of the rhizomatic approach in knowledge and information organization systems with emphasis on web space" (in Farsi). *Iranian Journal of Information Processing and Management*. No. 3. pp. 817-846.
- Parr, A. (2005). "The Deleuze Dictionary, Revised Edition, Edinburgh University Pres. rhizome model of creativity, *Int.J. Internet and Enterprise Management*. Vol. 1. No. 4. pp. 421-456.

- Patton, P. (2008). *Deleuze and the political* (in Farsi). Mohammad Rafea (Tr.). Tehran: Gameno.
- Payende, H. (2016). *Opening a novel* (in Farsi). Tehran: Morvarid
- Raisi, M. R., Oveyssi, A., & Mahmoudi, M. A. (2020). "From arboreal character to rhizomatic character: explaining the differences between the characters of classical, modern and postmodern stories" (in Farsi). *Contemporary Persian Literature*. No. 2. pp. 155-179.
- Ramin Nia, M. (2016). "Arboreal and rhizomatic approaches: two ways of creating and reading a literary text" (in Farsi). *Journal of Literary Research*. No. 32. pp. 31-61.
- Sajjadi, M., & Baqer Nejad, Z. (2012). "A rhizomatic approach to education; A criticism on its challenges for islamic education" (in Farsi). *The journal of Islamic Education*. No. 13. pp. 123-144.
- Sajjadi, M., & Imanzadeh, A. (2013). "A critical analysis of educational implications of Deluz' perspective on epistemology" (in Farsi). *The Quarterly Journal of New Thoughts on Education*. No. 32. pp. 53-80.
- Salahshouri, A., & Haghverdi, R. (2016). "Analysis and Critique of Rhizomatic Approach Based on the Philosophy of Enlightenment" (in Farsi). *Journal of Hikmat & Islamic Philosophy*. No. 44. pp. 81-102.
- Salhshouri, A., & Imanzadeh, A. (2012). *A look at analytical and meta-analytic approaches in the philosophy of education* (in Farsi). Hamedan: Bu Ali Sina University Press.
- Taslimi, A., & Ghasemipour, S. (2015). "Becoming a minority in *the blind owl*" (in Farsi). *Journal of Literary Research*. No. 33. pp. 61-80.
- Williams, J. (2004). *Gilles Deleuze's Difference and Repetition: a Critical Introduction and Guide*. Edinburgh University Press.
- Zamani, J., Zaman, M., & Sharifzadeh, R. (2018). "Rhizome-network; A comparative study of Gilles Deleuze and Bruno Latour's ontology" (in Farsi). *Journal of Recognition*. Issue 1/77. pp. 159-184.

